

گذار پارادایمی، بازآفرینی امر سیاسی و فهم گذارهای پیش‌روی ایران

سلمان صادقی‌زاده*

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

جهان امروز، دستخوش دگرگونی‌های بنیادین است؛ دگرگونی‌هایی که ناظر بر گذار پارادایمی هستند. این وضعیت نوپدید با دو پرسش قانونی همراه است: نخست اینکه «ویژگی‌های این گذار چیست؟» و دیگر اینکه «تأثیر آن بر ایران امروز را چگونه می‌توان تبیین کرد؟» به‌طور کلی، گذار پارادایمی، ناظر بر دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی از یک‌سو و پیدایی جنبش‌های اجتماعی جدید از سوی دیگر است؛ گذاری که با شکل دادن به نوع جدیدی از سوژه، یعنی «سوژه شخصی»، بستر ساز بازآفرینی امر سیاسی شده است. شکل‌های گوناگون بازآفرینی امر سیاسی را می‌توان در مفهوم‌هایی مانند «سیاست هویت»، «سیاست زندگی»، و «فروسیاست» مشاهده کرد. تحول در

* (نویسنده مسئول) استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
(salmansadeghi@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۲۱

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۹، صص ۱۴۰-۱۱۷

فرایندهای دموکراسی‌سازی، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های بازآفرینی امر سیاسی است. پژوهش حاضر کوشیده است، با استفاده از روش پارادایمی و با بررسی تحول در صورت‌بندی اجتماعی و تغییر مناسبات حاکم بر جامعه مدنی، بایستگی بازآفرینی امر سیاسی را نشان دهد و از خلال آن، تبیینی جامعه‌شناختی از شرایط ایران ارائه کند. در ایران امروز می‌توان به‌روشنی دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی را مشاهده کرد که با تغییر در نگرش‌ها، ارزش‌ها، و کنش‌های نسل جدید، ارتباطی مستقیم دارد. همچنین، شاهد تضعیف نقش ایدئولوژی‌ها هستیم که با کانونی شدن مفهوم سیاست زندگی، بستر ساز بازآفرینی امر سیاسی شده است.

واژگان کلیدی: گذار پارادایمی، جنبش‌های اجتماعی جدید، بازآفرینی امر سیاسی، سوژه شخصی، گذارهای پیش‌روی ایران

مقدمه

جهان امروز، آباستن تحولات عظیمی است؛ تحولاتی که بر تمام حوزه‌های زندگی جمعی و فردی بشر تأثیر می‌گذارد. فرایندهای جهانی شدن نیز همراه با فشردگی زمانی و فضایی، بر میزان اثرگذاری این تحولات افزوده است. این تحولات، بیش و پیش از هرچیز در فضاهای ادراکی نمایان می‌شود؛ به‌گونه‌ای که بر ارزش‌ها، نگرش‌ها، و کنش‌ها تأثیر می‌گذارد. تغییر در صورت‌بندی اجتماعی که با فردی شدن تجربه امر جمعی همراه است، کلیت جامعه را دچار بحران‌های عمیقی کرده است؛ تاآنجا که برخی اندیشمندان از پایان جامعه سخن به‌میان می‌آورند. این فردی شدن، موجب شده است که هویت‌های کلان، معناهای متفاوتی به خود بگیرند و کنشگران در مقام هویت‌یابی بتوانند شخصیت خود را تعریف کنند. این فرایند که می‌توان از آن با عنوان «خود هویت‌یابی» یاد کرد، نتیجه مستقیم فردی شدن تجربه امر جمعی است. افزون‌براین، شاهد سربرآوردن جنبش‌های اجتماعی جدید هستیم که بیش از هرچیز نه بر حقوق سیاسی یا حقوق اقتصادی که بر حقوق فرهنگی متمرکز است. تحول در ماهیت و شکل جنبش‌های اجتماعی، براینند تحول در صورت‌بندی اجتماعی است. در این بستر، پیدایی کنشگران جدید و همچنین، شیوه‌های جدید کنش، گریزناپذیر است و در نتیجه، امر سیاسی معنای متفاوتی به خود می‌گیرد و فرایندهای دموکراسی‌سازی نیز بیش از هر زمان دیگری معطوف به نیازهای کنشگران نوپدید می‌شود.

هرچند تحولات یادشده پیش از همه در کشورهای پسا صنعتی رخ نمود، اما به‌سرعت به نقاط دیگر جهان گسترش یافت و ایران نیز از این تحولات جهان‌گستر برکنار نماند. تضعیف نقش و جایگاه گروه‌های کلان اجتماعی که با تقویت فردگرایی همراه است، از جمله پدیده‌هایی است که در دهه‌های اخیر، صورت‌بندی

اجتماعی در ایران را دستخوش دگرگونی کرده است. این دگرگونی با تغییر در نگرش‌ها، ارزش‌ها، و کنش‌های نسل جدید پیوند دارد و در دو سطح عینیت اجتماعی و ذهنیت جمعی جلوه‌گر می‌شود. افزون‌براین، مطالبه‌های نوپدید اجتماعی با مطالبه‌های پیش از خود، مرزبندی دارد و بیش از هرچیز بر حقوق فردی و فرهنگی استوار است. ناگفته پیداست که مطالبه‌های جدید اجتماعی، بسترساز بازنمایی جدیدی از امر سیاسی است و دگرگونی‌های یادشده از گذارهای بایسته‌ای خبر می‌دهد که پیش‌روی ایران امروز قرار گرفته است. در بخش پایانی مقاله، تأثیر گذار پارادایمی یادشده بر ایران را بررسی خواهیم کرد.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش درباره شکل‌گیری، دگرگونی، و گذار پارادایمی، پیشینه قابل‌توجهی دارد. به‌ویژه بحث بر سر این موضوع، از زمان نگارش کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» اهمیت دوچندانی یافت و اندیشمندان رشته‌های گوناگون علمی به بررسی سازوکارها و منطق درونی پارادایم‌ها از منظر تخصص علمی خود پرداختند. به‌نظر کوهن، پارادایم، ناظر بر مجموعه خودبسنده‌ای از باورها و پیش‌فرض‌ها است که به برسازی سامانی از جهان‌بینی‌ها و رفتارهای علمی می‌انجامد و محدود به منطق تحولات علمی است و عبارت است از: «دستاوردهای پذیرفته‌شده عمومی که در دوره‌ای از زمان، چالش‌های پیش‌آمده و راه‌حل‌های آن‌ها را برای جامعه‌ای از اصحاب علوم فراهم می‌آورد» (کوهن، ۱۳۶۹: ۱۲).

هرچند کوهن ابتدا با پیش کشیدن بحث چرخش‌های پارادایمی، به تحول در علوم اثباتی توجه نشان داد، اما دستاوردهای علمی او به‌سرعت به حوزه علوم دیگر، به‌ویژه علوم انسانی، گسترش یافت و تفسیرهای کلان‌دامنه‌ای را از نقش و جایگاه تحلیل‌های پارادایمی برانگیخت. علم سیاست نیز از این امر برکنار نماند و از منطق تحول پارادایمی تأثیر پذیرفت. در این زمینه، توماس اسپریگنز و شلدون ولین تلاش کردند تا با به‌کارگیری رهیافت پارادایمی کوهن، تبیین نوینی از تحول در نظریه‌های سیاسی ارائه دهند. در این زمینه، اسپریگنز کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» را برپایه درک منطق درونی نظریه‌های سیاسی و برآمده از رویکرد پارادایمی کوهن ارزیابی

می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۳۸).

ولین نیز از جمله پژوهشگرانی است که با توجه به «ساختار انقلاب‌های علمی» کوهن، نگاه متفاوتی به اندیشه‌های سیاسی دارد. او در نوشته‌هایش به کاربرد نظریه کوهن در اندیشه سیاسی می‌پردازد و بر این نظر است که ادبیات موجود در «ساختار انقلاب‌های علمی» برای نظریه‌پردازان سیاسی، اهمیت فراوانی دارد، زیرا آن‌ها را از ساده‌انگاری تجربه‌گرایان دور می‌کند.

ولین به همراه پوکاک و آیراز از الگوی پارادایمی کوهن برای تاریخ‌نگاری اندیشه سیاسی به گونه‌ای محدود و به‌طور مشخص برای بررسی اندیشه سیاسی در غرب استفاده کرده‌اند. به نظر ولین، معمولاً مطالعه تاریخی اندیشه سیاسی در پی سیر تکامل اندیشه‌های سیاسی است. او نشان می‌دهد که چگونه مختصات نظریه‌های سیاسی یک دوره از دوره‌های دیگر متمایز می‌شود، یا چگونه نظریه‌هایی از یک عصر به عصر دیگر دوام می‌آورند (منوچهری، ۱۳۹۵: ۷-۶؛ به نقل از نوری، ۱۳۹۸: ۱۷).

در ایران نیز، به‌ویژه در دو دهه اخیر، پژوهش‌های گوناگونی درباره منطق درونی پارادایم‌ها و تأثیر آن‌ها بر فهم نظریه‌های سیاسی انجام شده است.

تاجیک کوشیده است تا تحول در علم سیاست را ذیل پارادایم «پساعملی» تعریف کند که با هفت مؤلفه پساتارگرای، پساساخت‌گرایی، پسامدرنیسم، پسامارکسیسم، مطالعات فرهنگی، نشانه‌شناسی، و تحلیل گفتمان شناخته می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۹: ۶-۵؛ به نقل از: پزشکی، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

به‌طور خاص در دهه اخیر، از دیدگاه‌های متنوعی به بحث‌های پارادایمی توجه شده است. برخی از پژوهش‌های انجام‌شده، ضمن توجه به اهمیت نگرش پارادایمی، بی‌توجهی به نحوه شکل‌گیری اجماع علمی را موردانتقاد قرار داده‌اند (صادقی، ۱۳۹۴: ۱۶۰). برخی دیگر، با کاربست الگوی پارادایمی، درصدد تبیین رابطه میان فرهنگ و اندیشه سیاسی بوده‌اند (بحرانی و علوی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۸)؛ برخی پژوهش‌ها نیز ضمن اشاره به ماهیت چرخش‌های پارادایمی، از تأثیر آن‌ها بر تحول در فهم جهان عینی و تغییر در باورهای عرفی سخن گفته‌اند (شریف‌زاده و بدری، ۱۳۹۳: ۱۵۴).

نکته مشترک در بیشتر پژوهش‌های یادشده، توقف در چارچوب نقد نظری

است؛ به گونه‌ای که آن‌ها در زمینه پارادایم‌شناسی، بیشتر بر نقد، تبیین، یا تحلیل نظام معرفت علمی متمرکز بوده‌اند. البته توجه به الگوی پارادایمی برای تبیین مناسبات اجتماعی، به طور کامل مغفول نمانده است و در موارد انگشت‌شماری، موضوع پژوهش‌های سیاسی و اجتماعی بوده است؛ به عنوان نمونه، می‌توان به پژوهشی درباره گذار در پارادایم امنیت اشاره کرد که با توجه دادن به دگرگونی مناسبات اجتماعی در عصر جهانی‌شدن، بر بایستگی گذار در صورت‌بندی امنیت تأکید کرده است (اقارب‌پرست، ۱۳۹۰: ۸۹).

همان‌گونه که اشاره شد، بیشتر پژوهش‌های یادشده، از محدوده بحث‌های نظری فراتر نرفته و تحلیل پارادایمی را کمتر به مثابه ابزاری برای درک واقعیت‌های عینی و مناسبات اجتماعی-سیاسی به کار برده‌اند. پژوهش حاضر تلاش کرده است با بهره‌گیری از ظرفیت‌های پویای الگوی پارادایمی، از آن به مثابه ابزاری برای نور تاباندن بر مناسبات نوپدید جهانی و همچنین، تحولات اجتماعی جامعه ایرانی بهره بگیرد.

۲. الگوی پژوهش

روش و رهیافت پژوهش حاضر، مبتنی بر الگوی پارادایمی است. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، استفاده از این الگو به عنوان الگوی پژوهش علمی در ایران و جهان امری رایج است و حتی از آن برای شناسایی تحول در اندیشه سیاسی نیز استفاده شده است. یکی از نمونه‌های این کاربست را می‌توان در «پارادایم‌شناسی تعامل اندیشه سیاسی و فرهنگ» مشاهده کرد که در آن، تحول و شکوفایی فرهنگی در نسبت با تحولات پارادایمی در حوزه اندیشه سیاسی بررسی شده است: «این پژوهش، با بررسی سنت‌های مختلف فکری در طول تاریخ اندیشه سیاسی براساس الگوی پارادایمی، بر آن بود که ضمن برجسته کردن مقومات پارادایم‌های گوناگون، نقش آن‌ها را در تحول و شکوفایی فرهنگی بررسی و ارزیابی کند» (بحرانی و علوی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۸). با وجود این، در بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده، الگوی پارادایمی در بستر مطالعات نظری کاربست یافته و کمتر از آن در پژوهش‌های حوزه جامعه‌شناسی سیاسی استفاده شده است. مقاله حاضر، کوشیده است تا کمبود یادشده را به فراخور توان خویش جبران کند.

گفتنی است، برپایه الگوی پارادایمی، به منظور فهم مناسبات سیاسی جاری باید پیش از هر چیز، انگاره‌ها و اهدافی را شناسایی کرد که کنشگران اجتماعی در مورد آن‌ها به اجماع کلان رسیده‌اند. این اجماع، اندیشه و کنش اجتماعی و سیاسی را صورت‌بندی می‌کند و از این مسیر بر ساختارهای قدرت سیاسی تأثیر می‌گذارد. یکی از اندیشمندانی که در دوره معاصر کوشیده است تا جهان جدید را با استفاده از الگوی پارادایمی صورت‌بندی اجتماعی توضیح دهد، آلن تورن است. او در «پارادایم جدید» تصویری از گذار پارادایمی ارائه کرده است که برپایه آن، تحولات عصر جدید (منظور دوران پسانوزایی است) در قالب سه پارادایم کلان قابل تقسیم‌بندی است:

۱. نخستین پارادایم، پارادایم سیاسی است که در عین حال، نخستین دوره از فرایند مدرنیزاسیون نیز به‌شمار می‌آید. این دوره، هم‌زمان با شکل‌گیری موجودیت‌های نوینی مانند پادشاهی‌های مطلقه، دولت‌های مدرن، دولت‌شهرها، و دولت‌ملت‌ها بوده که در آن، تحلیل سیاسی به معنای کلاسیک متولد شده است. در این دوره، نزاع کانونی بر سر کسب حقوق سیاسی تکوین می‌یافت؛ امری که خود را در قامت انگاره شهروندی نمایان کرد. مفهوم شهروندی، ناظر بر کسب حقوق برابر برای همگان در قالب یک کشور دموکراتیک بود. می‌توان این دوران را «عصر انقلاب‌ها» نامید؛ از انقلاب‌هایی که پادشاهی‌های مطلقه را در هلند، انگلستان، آمریکا، و بیشتر مستعمرات اسپانیایی و آمریکا ساقط کردند گرفته تا انقلاب‌های نزدیک‌تر که در سراسر اروپا و بیرون از آن فوران کردند (تورن، ۱۳۹۶: ۶۶-۶۵).

۲. دومین پارادایم، پارادایم اقتصادی-اجتماعی است؛ پارادایمی که با سرعت گرفتن فرایند صنعتی‌شدن در اوایل قرن نوزدهم آغاز شد و تا ربع آخر قرن بیستم ادامه یافت. در چارچوب این پارادایم، گروه‌های اجتماعی، از جمله طبقات، به وجود آمدند. مفهوم طبقات اجتماعی زمانی به وجود آمد که گروه‌های مختلفی از مزدبگیران که نخستین گروه آنان کارگران یدی بود—بیش از هر چیز برپایه ارتباطات اجتماعی‌ای تعریف می‌شدند که در کار ریشه داشت. در این دوره، عبارتهایی همچون طبقات اجتماعی و ثروت، بورژوازی و پرولتاریا، اتحادیه‌های تجاری، قشربندی، و تحرک اجتماعی به واحدهای تحلیلی روزمره ما تبدیل شدند

(تورن، ۱۳۹۶: پانزده).

۳. پارادایم سوم، پارادایم فرهنگی است. دوره بین فروپاشی دیوار برلین تا رخدادهای ۱۱ سپتامبر، نوعی دوره حایل به شمار می‌آید که ناظر بر گسست از پارادایم اقتصادی-اجتماعی و پیوست به پارادایمی نوین است؛ این پارادایم، ناظر بر گذار از زبان اجتماعی به زبان فرهنگی است. رفتار جمعی که پیش‌از این معطوف به بیرون و در پی غلبه بر طبیعت بود، جای خود را به رفتار جمعی‌ای می‌دهد که معطوف به درون بوده و رو به سوی خود و همه افرادی دارد که درون آن می‌زیند. همچنین، با مرکزیت‌زدایی از نظام اجتماعی به سود کنشگران فردی و جمعی روبه‌رو هستیم؛ این دوره با مبارزه بر سر حقوق فرهنگی در پیوندی تنگاتنگ قرار دارد (تورن، ۱۳۹۶: بیست).

هریک از پارادایم‌های یادشده با نوعی تحول در منطق اندیشیدن همراه است. پارادایم جدید فرهنگی نیز ناظر بر روابط اجتماعی جدید و منطقی منحصربه‌فرد است. پژوهش حاضر می‌کوشد تا با استفاده از الگوی پارادایمی تورن، ضمن بررسی ویژگی‌های جهان‌شمول پارادایم فرهنگی، تحلیلی از شرایط نوپدید در ایران امروز ارائه دهد. دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی و پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید، از مهم‌ترین ویژگی‌های پارادایم جدید به شمار می‌آیند. این دو ویژگی، موجب چرخشی کلان‌دامنه در امر سیاسی شده و گذار از سیاست‌رهایبی به سیاست‌زندگی را در پی داشته‌اند. در ادامه، پس از واکاوی نظری دو ویژگی یادشده، به بازآفرینی امر سیاسی خواهیم پرداخت. در پایان نیز بنا بر بایسته‌های برآمده از موقعیت جدید، تحلیلی جامعه‌شناختی از مناسبات ایران امروز ارائه خواهد شد.

۳. دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی

دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی، ناشی از ورود به «جامعه پسا صنعتی» است. این جامعه با ویژگی‌هایی مانند تمایزیابی پیچیده در تقسیم کار و گسترش نقش فناوری‌های ارتباطی شناخته می‌شود و نتیجه آن، فردی شدن ساختار جوامع مدرن است. البته این پدیده، منحصر به جوامع پیشرفته نیست و تقریباً بر تمام جوامع، به نسبت‌های متفاوت تأثیر گذاشته است و در همه جا کم‌وبیش با سست

شدن روابط قبیله‌گی و طبقاتی روبه‌رو هستیم. با گسسته شدن پیوندهای قبیله‌گی و طبقاتی، نه در پیوند با شبکه‌های اجتماعی حمایت‌گر، که به‌تنهایی در معرض «پیامدهای مدرنیته متأخر» قرار می‌گیریم. همان‌گونه که گفته شد، این پدیده‌های جهان‌شمول است و به نسبت‌های گوناگون، بر تمام کشورها، از جمله ایران، تأثیر گذاشته است. برخی همچون *اولریش بک* (۱۳۹۷)، از این پدیده با عنوان «فردی‌سازی» یاد کرده‌اند و بر تهدیدهای آن انگشت‌گذارده‌اند و برخی دیگر همچون آلن تورن (۱۳۹۶) از آن با عنوان «فردشدگی» یاد کرده و بر فرصت‌های برآمده از آن متمرکز شده‌اند.

بک در کتاب «جامعه خطر» بر این نظر است که انسان امروزی در نتیجه «آزادسازی‌ها» از قیود سنتی و گروه‌های پر دامنه مانند طبقات، دولت‌ها، و قشر بندی‌های اجتماعی ناگزیر است هویت اجتماعی خود را برگزیند، آن را تغییر دهد، و خطر آن را نیز بپذیرد (بک، ۱۳۹۷: ۱۷۲). لاش این تحول در گروه‌بندی‌های اجتماعی را برآمده از وضعیت جدید پست‌مدرنیستی ارزیابی می‌کند (لاش، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۵). این تغییر در بستر اجتماعی، به تسریع فرایند فردی‌سازی می‌انجامد. بک می‌گوید: «فردی شدن به‌طور تجربی، طی مصاحبه‌ها و مطالعات کیفی بی‌شماری اثبات شده است و همه آن‌ها نیز به دغدغه‌ای اصلی اشاره دارند؛ تقاضا برای کنترل پول، زمان، فضای زندگی و بدن خود. به‌سخن دیگر، مردم، خواهان حق برخورداری از رویکرد شخصی خودشان درباره زندگی هستند و می‌خواهند خود در این باره تصمیم گرفته و عمل کنند، اما امروزه آشکار شده است که این فرایندهای فردی شدن می‌توانند کاملاً پرمخاطره باشند» (بک، ۱۳۹۷: ۱۸۰). به‌نظر بک، از دست رفتن شبکه‌های حمایت سنتی مانند خانواده و محله، از دست دادن منابع درآمدی تکمیلی مانند کشاورزی پاره‌وقت، و همچنین گرایش به مصرف بیشتر از جمله این خطرها به‌شمار می‌آیند. در واقع، متغیر تضعیف گروه‌های اجتماعی، بعد دیگری از صورت‌بندی جدید روابط اجتماعی است.

آلن تورن بیشتر بر جنبه‌های ایجابی این رخداد تمرکز می‌کند. او در اثر مهم خود با عنوان «برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم»، دگرگونی رخ داده در فضای ادراکی و مناسبات زندگی جمعی را بستر ساز پیدایش «سوژه شخصی»

می‌داند. او در کتاب دیگری با عنوان «دموکراسی چیست؟» اصطلاح «سوژه» را برای توصیف برساختی از فرد (یا گروه) به کار می‌برد که کنشگری خود را هم‌زمان در ابراز آزادی و آفرینش و بازتفسیر تجربه زندگی نشان می‌دهند: «سوژه تلاشی است برای تبدیل یک موقعیت زیسته به یک کنشگری آزاد؛ سوژه، روح آزادی را در کالبد جبر اجتماعی و میراث فرهنگی می‌دمد» (تورن، ۱۹۹۷: ۱۲).

البته تورن نیز مانند بک از خطرهای فردی شدن و کارکردهای منفی بازار و جماعت آگاه است؛ از این رو، بنای نظریه خود را نه بر فردگرایی صرف که بر «فردشدگی» استوار می‌کند. فردی که تنها به مثابه فرد شناخته شود، فقط طعمه‌ای برای بازار یا عضوی برای جماعت است، اما «سوژه‌شدگی» اراده‌ای برای «فردشدگی» است و این امر با ایجاد پیوندی دوباره میان ابزارمندی و هویت آغاز می‌شود. فردشدگی زمانی آغاز می‌شود که افراد دوباره برپایه «آنچه می‌کنند»، آنچه گرامی می‌دارند، و روابط اجتماعی‌ای تعریف شوند که درون آن قرار می‌گیرند. «فردشدگی»، فرد را از بازار و جماعت رها می‌کند و با این کار، او را به قلمرو آفرینش و فرهنگ بازمی‌گرداند. حال آنکه بازار و جماعت، دو موجودیت بیگانه با هم هستند که هر دو از درون مدرنیته‌ای سر برآورده‌اند که به «نامدرن‌سازی»^۱ تنزل یافته است^(۱). با توجه به اینکه نامدرن‌سازی، قوی‌ترین و تهدیدزاترین تجربه جاری ما است، مقاومت فرد، میل فرد به کنشگر بودن، و تلاش‌های فرد برای «سوژه‌شدگی» و پیوند دادن ابزارمندی‌ای که خود را در تولید نشان می‌دهد و جماعتی که خود را به جای فرهنگ نشانده است، مؤلفه‌هایی هستند که می‌توانند به تولد سوژه بینجامند. «فردگرایی»، بیانگر ایجاد نوعی برساخت جدید از شخصیت یا به تعبیر گیلنر (۱۳۷۸) تشخیص در تجدد است تا فرد بتواند به آن چیزی دست یابد که گابریلا تورناتوری «همخوانی درونی»^۲ می‌نامد (تورناتوری،^۳ ۱۹۹۴).

از دیدگاه یادشده، «فردشدگی»، فرایندی است که در آن فرد برای دگرگون کردن و جهت‌دهی زندگی اجتماعی، دست به کنشگری می‌زند. این ویژگی نوین،

1. Demodernization
2. Consistency
3. Turnaturi

به تعبیر تورن، شرایط برآمده از مدرنیزاسیون معکوس است: «سوژه‌شدگی» دیگر خود را در شکل دفاع از حقوق کارگری و شهروندی نشان نمی‌دهد، بلکه در وهله نخست، خود را در سطح تجربه زیسته فردی نشان می‌دهد؛ در اضطرابی که برآمده از دوگانگی‌های موجود است (تورن، ۱۳۹۸: ۱۲۱).

۴. پیدایی جنبش‌های اجتماعی جدید

پیدایی جنبش‌های اجتماعی جدید، ویژگی دیگری است که دوره جدید را از دوره پیشین متمایز می‌کند. آنچنان‌که اشاره شد، امروزه با تضعیف پیوندهای پیشین اجتماعی و واروی اقشار و طبقات کلاسیک، صورت‌بندی روابط اجتماعی دگرگون شده است و با پدیده فردی شدن فراگیر روبه‌رو هستیم. این وضعیت، در سطح جامعه مدنی به پیدایی جنبش‌های اجتماعی جدید می‌انجامد، زیرا درون‌مایه اصلی آن، مطالبه حقوق فرهنگی به‌منظور ایجاد توانایی برای تحقق شخصیت فردی یا تشخیص است. این تغییر در درون‌مایه جنبش‌های اجتماعی، چندی است که اندیشمندان را بر آن داشته است تا از نوع جدیدی از جنبش‌های اجتماعی سخن بگویند و بر آن، نام «جنبش‌های اجتماعی جدید» بگذارند.

جنبش‌های یادشده میان جامعه فردی‌شده و سیاست، نقش میانجی را ایفا می‌کنند و به‌گفته گیدنز، می‌توانند به تحکیم دموکراسی بینجامند (بک، گیدنز و اسکات، ۱۹۹۴: ۱۹۴-۱۹۳). این جنبش‌ها درون صورت‌بندی جدیدی از جامعه یا به تعبیر اینگلههارت «جامعه اطلاعاتی تصنعی»^۱ (اینگلههارت، ۲۰۱۸: ۲۰۱) و به تعبیر کاستلز «جامعه شبکه‌ای» (کاستلز، ۱۳۹۴: ۲۴-۱۵)، شکل می‌گیرند.

نکته مهم در مورد جنبش‌های اجتماعی جدید این است که فاقد جایگزین از پیش معینی هستند؛ البته این به آن معنا نیست که برای فردای جنبش، برنامه‌ای ندارند یا نظم مطلوبی در ذهن کنشگران آنها وجود ندارد، بلکه از آنجاکه فاقد ایدئولوژی هستند، ویژگی‌های دقیق جایگزین نظام حاکم در آنها ترسیم نمی‌شود، اما به‌طور طبیعی در پی نظم جدیدی هستند که بازتاب آرمان‌ها و آرزوهای کنشگران جنبش باشد (کاستلز، ۱۳۹۴)؛ به‌روشنی می‌توان ماهیت غیرایدئولوژیک

جنبش‌های اجتماعی جدید را با منطق برآمده از «سیاست زندگی» گیدنز (۱۳۷۸) و گذار از «سیاست رهایی» در پیوند دید.

به‌طور کلی، نداشتن رهبر، ایدئولوژی، و سازمان، هم‌زمان «جنبش‌های اجتماعی جدید» را ناتوان و توانمند می‌کند؛ ناتوان می‌کند، زیرا چابکی و شتاب سازماندهی را از آن‌ها می‌گیرد و توانمند می‌کند، زیرا امکان فراگیر شدن به آن‌ها می‌بخشد و احتمال دزدیده شدن صدای کنشگران به وسیله رهبر، حزب، یا ایدئولوژی را کاهش می‌دهد (صادقی‌زاده، ۱۳۹۸: ۴۴).

نقطه عزیمت جنبش‌های اجتماعی جدید، «حقوق فرهنگی» است که با «امر شخصی» پیوند تنگاتنگی دارد. اکنون روشن می‌شود که چرا شعار «امر شخصی، امر سیاسی است»^(۲) نه نشان از یک خواسته نوین بلکه نشان از آغاز فصل جدیدی در درک امر سیاسی دارد و از همین روست که جنبش زنان را آغازگر این فصل جدید می‌دانیم. می‌توان گفت، مهم‌ترین ویژگی جنبش‌های اجتماعی جدید، تکیه آن‌ها بر مقوله‌های فرهنگی و تلاش در راستای تثبیت هویتی و احقاق حقوق فرهنگی است (تورن، ۱۳۹۶: ۲۳۵-۲۳۲؛ کاستلز، ۱۳۹۴: ۹۶-۹۵، ۱۹۵-۱۹۲). همان‌گونه که اکسل هونت نیز می‌گوید، نزاع کانونی این جنبش‌ها، نزاع بر سر به رسمیت‌شناسی است. به تعبیر آلبرتو ملوچی^۱ آن‌ها «برای اثبات و تأیید چیزی مبارزه می‌کنند که دیگران آن را نفی یا انکار می‌کنند» (ملوچی، ۱۹۸۹: ۶۴).

دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی به‌واسطه عملکرد جنبش‌های اجتماعی جدید، بر بیرونی‌ترین لایه زندگی جمعی، یعنی سیاست، تأثیر می‌گذارد. در واقع، ماهیت «شخصی‌شده» روابط اجتماعی نوپدید موجب شده است که خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی جدید بر خودهویت، خودابرازی، تحقق خویش‌تن و در یک سخن، حق سوژه بودن متمرکز شود. در بخش بعدی خواهیم دید که سیاست زندگی تا چه میزان با این انگاره‌ها در پیوند است.

۵. بازآفرینی امر سیاسی

سیاست را می‌توان به شیوه‌ای از کسب معرفت عینی از امر سیاسی تعبیر کرد

1. Melluci

(تقی‌لو، ۱۳۹۶: ۲۹)؛ از این روست که امر سیاسی، خاستگاه برداشت‌های گوناگون از سیاست به‌شمار می‌آید. حتی برخی از اندیشمندان همچون رالز بر این نظرند که داشتن برداشتی از امر سیاسی به‌مثابه مبنایی برای تمام کنش‌های نظری و عملی، ضروری است (بحرانی، ۱۳۹۱: ۹۲). این واقعیت، نشان می‌دهد که امر سیاسی در زمره مقوله‌های معرفت‌شناختی است و ماهیتی پارادایمی دارد.

از همین رو است که پیدایی پارادایم فرهنگی، با تحول در امر سیاسی همراه است؛ تحولی که می‌توان آن را در مفهوم «فروسیاست»^۱، به‌تعبیری که اولریش بک به‌کار می‌برد، یا در مفهوم «سیاست زندگی»^۲ گیدنز مشاهده کرد. سیاست زندگی، بیش از هر چیز ناظر بر گذار از سیاست رهایی است. گیدنز سیاست زندگی را مترادف با «سیاست مربوط به تصمیم‌گیری‌های زندگی» می‌داند. در واقع، سیاست رهایی و سیاست زندگی، همپوشانی‌هایی دارند، اما تفاوت مهم آن‌ها در نقطه عزیمت امر سیاسی است. سیاست رهایی، از آزادسازی اجتماع آغاز می‌کند و سیاست زندگی، از تحقق خویش‌تنی. به این تعبیر، رادیکالیسم (چپ)، لیبرالیسم (میانه)، و محافظه‌کاری (راست)، همگی درون پارادایم سیاست رهایی هستند، زیرا دو جریان نخست (رادیکالیسم و لیبرالیسم)، از تغییر شرایط اجتماعی برای بهبود زندگی فرد یا جمع آغاز می‌کنند و جریان محافظه‌کاری نیز مخالفت خود را بر تغییر نیافتن این شرایط استوار می‌کند.

همان‌گونه که گفته شد، سیاست زندگی، نیازمند سطحی از سیاست رهایی است؛ به این معنا که بایسته آن، رهایی از نظم متصلب سنت و همچنین، نظام‌های سلسله‌مراتبی است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۹۹). زیرا با وجود نظام سلسله‌مراتبی، تجدد در خود، امری ممتنع خواهد بود. به‌گفته لویی دومون^۳، جایگزین شدن «انسان سلسله‌مراتبی»^۴ با «انسان برابر»^۵ یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های گذار به جهان مدرن است (دومون، ۱۹۷۷).

-
1. Sub-politics
 2. Dumont
 3. Homo Hierarchicus
 4. Homo Aequalis

به نظر گیدنز، سیاست رهایی، نمایانگر سه روند عمده است: (۱) آزادسازی زندگی جمعی از روش‌های انعطاف‌ناپذیر دوران سنت؛ (۲) کاهش یا براندازی استعمار، نابرابری، و ستمگری؛ (۳) پیروی از اخلاق، عدالت، برابری، و مشارکت. در برابر، سیاست زندگی نیز نمایانگر سه روند است: (۱) تصمیم‌گیری سیاسی با تمرکز بر توانایی دگرگون‌سازی و آزادی انتخاب؛ (۲) ایجاد شیوه‌هایی از زندگی که اخلاقی باشد و بتواند در خدمت ابراز وجود فرد قرار گیرد^(۳)؛ (۳) توسعه اخلاقیات مربوط به موضوع «چگونه باید زندگی کنیم؟» که پرسشی وجودی است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۰۱).

هرچند سطحی از سیاست رهایی لازمه سیاست زندگی است، نقطه عزیمت متفاوت این دو سیاست، پیامدهای رادیکالی دارد و به واژگونی چشم‌اندازها می‌انجامد؛ واژگونی‌ای که «چشم‌انداز شخصی» به امر سیاسی را برمی‌کشد، ایدئولوژی‌ها و بازنمایی‌های کلاسیک از آن را خرد می‌کند، و گذار به درک جدیدی از امر سیاسی و در نتیجه، بازآفرینی امر سیاسی را بایسته می‌کند.

بازآفرینی امر سیاسی، بر این دو تحول عمده است؛ نخست، گسترش و فراگیری فرایند جهانی‌شدن و دیگری، تحول در زندگی روزمره و تجربه زیسته که به خلق بسترهای نوینی برای دموکراسی‌سازی انجامیده است. آنتونی گیدنز بر این نظر است که در نتیجه ترکیب دو فرایند جهانی‌شدن و تحول در زندگی روزمره می‌توان دست‌کم چهار بستر اجتماعی را برای فرایندهای دموکراتیک شدن برشمرد؛ نخست، او از پیدایش بالقوه «دموکراسی عاطفی» در قلمرو روابط جنسی، روابط والدین-فرزندان، و روابط دوستی سخن می‌گوید. به نظر او، «تا آنجاکه در این قلمروها رابطه خالص^(۴) دست بالا را پیدا کند، به همان میزان، رابطه‌ای برابر همراه با ارتباطی عاطفی و خودشناسی ایجاد می‌شود».

بستر اجتماعی دوم برای فرایندهای دموکراتیک، ناظر بر جایگزینی سلسله‌مراتب اداری با نظام‌های منعطف‌تر و مرکززدایی شده‌تر است. این امر موجب بازاندیشگی نهادی می‌شود و با تقویت اصل خودمختاری، فرایندهای دموکراتیک را تسهیل می‌کند (بک، گیدنز و اسکات، ۱۹۹۴: ۱۹۳).

بستر اجتماعی سوم برای دموکراسی‌سازی بالقوه، گسترش جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های خودیار است. گیدنز بر این نظر است که هرچند تاکنون توجه

زیادی به جنبش‌های اجتماعی شده است، تأثیر گروه‌های خودیار بر فرایند دموکراسی‌سازی می‌تواند مهم‌تر باشد. با اینکه این گروه‌ها، نقش مستقیمی در دموکراسی‌سازی ندارند، اما براینده کنش آن‌ها، به تکثرگرایی سیاسی و در نتیجه دموکراسی می‌انجامد.

سرانجام، گیدنز به رابطه دوسویه زمینه محلی و نظم جهانی اشاره می‌کند و این رابطه دوسویه را به تأثیرپذیری نظم جهان‌وطنی از دگرگونی دائمی در زندگی روزمره تعبیر می‌کند و بر این نظر است که این ارتباط میان امر محلی و امر جهانی، از پایداری نظم‌های سنتی کاسته و زمینه‌ساز گفت‌وگو و ارتباط متقابل می‌شود و این گونه «بازاندیشگی»^(۵) را نیز تقویت می‌کند (بک، گیدنز و اسکات، ۱۹۹۴: ۱۹۴). مهم‌ترین مصداق بازآفرینی امر سیاسی، بازآفرینی بسترهای دموکراسی‌سازی است که گیدنز به آن‌ها اشاره می‌کند. این بسترهای نوین در پیوند با سوژه شخصی معنا می‌شوند، چه آنکه، پیدایی سوژه شخصی را می‌توان در کانون تمام این تحولات مشاهده کرد؛ سوژه‌ای که به نگرش ساختاری دموکراسی‌سازی پایان داده و معنای جدیدی به فرایندهای دموکراتیک بخشیده است، حال آنکه تاکنون گفتمان دموکراسی‌سازی زیر سلطه نظریه‌های ساختارگرا بوده است. برخی همچون لیپست و دایموند، ساختارهای اقتصادی، عده‌ای مانند برینگتن مور، ساختارهای اجتماعی، و برخی دیگر مانند آلموند، وربا، و اینگلههارت، ساختارهای فرهنگی را آفریننده دموکراسی می‌دانستند (صادقی‌زاده، ۱۳۹۸: ۴۴-۴۳).

۶. ایران، گذار پارادایمی، و پیدایی سوژه شخصی

«فردی شدن» مناسبات اجتماعی، که یکی از ویژگی‌های کانونی گذار پارادایمی است، همپوشانی‌هایی با «فردشدگی» و «سوژه‌شدگی» دارد، زیرا، سوژه میل فردی به کنشگر بودن است و «سوژه‌شدگی»^۱ میل به «فردشدگی» است (تورن، ۱۳۹۸: ۱۱۷). بی‌تردید پدیده فردی شدن، به‌مثابه امری جهانی، بر ایران نیز تأثیر گذاشته است. کشور ما، به‌ویژه در دو دهه اخیر، شاهد گسترش روزافزون فردی شدن و تضعیف فزاینده گروه‌های اجتماعی، به‌ویژه در شهرها، بوده است. پژوهش‌های

تجربی پرشماری در فاصله زمانی ۱۳۸۰ تاکنون، در نقاط گوناگون کشور انجام شده است که گویای این واقعیت است (فکوهی، ۱۳۸۱؛ هوفستده، ۱۳۸۷؛ معیدفر و صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۹؛ معدنی، ۱۳۹۱؛ خواجه‌نوری و جعفری، ۱۳۹۲؛ افشانی، خرم‌پور، و جواهرچیان، ۱۳۹۳). نکته جالب توجه این است که تقریباً تمام این پژوهش‌ها با رویکردی آسیب‌شناختی با این پدیده روبه‌رو شده‌اند و آن را نشانه‌ای از خودخواهی، منفعت‌طلبی، مسئولیت‌گریزی، یا خودبزرگ‌بینی دانسته‌اند. این همان خطای شناختی‌ای است که همواره درک موقعیت‌های جدید را برای کسانی که به موقعیت‌های قدیم خو گرفته‌اند، دشوار می‌کند.

به نظر می‌رسد، رویکرد هنجارگرای حاکم بر تعداد قابل توجهی از پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده‌اند، از تفکیک گذاردن میان سه مفهوم «شکاف نسلی»، «گسست نسلی»، و «انقطاع نسلی» ناتوان بوده است (پناهی و علویون، ۱۳۹۷: ۱۵۳-۱۵۲). شکاف نسلی، ناظر بر تفاوت در انتظارات، علایق، و دیدگاه‌های دو نسل است؛ درحالی‌که گسست نسلی، بیانگر سطحی از تضاد فرهنگی است که نسل‌ها را رودرروی یکدیگر قرار می‌دهد، اما انقطاع نسلی، ورا و فرای شکاف و گسست، ناظر بر تغییر در پارادایم‌های معرفتی جامعه است (قبادی، ۱۳۸۲: ۵۴؛ به نقل از: پناهی و علویون، ۱۳۹۷: ۱۵۳). این، همان چیزی است که ما در این مقاله بر آن نام «گذار پارادایمی» نهاده‌ایم. برگرفتن رویکرد آسیب‌شناختی در تحلیل تفاوت‌های نسلی در ایران معاصر نیز ناشی از تمرکز بر دو مفهوم شکاف و گسست نسلی و غفلت از مفهوم انقطاع نسلی بوده است.

در ایران امروز، مطالبه حقوق فردی بیش از هر زمان دیگری «شخصی» شده است و کمتر از هر زمان دیگری خود را با ایدئولوژی‌ها، مذاهب، و الزامات اجتماعی پیوند می‌زند. این واقعیت به‌خودی‌خود، بیانگر پیدایی شکلی از «سوژه شخصی» است؛ تحولی که لزوماً به‌معنای روی‌گردانی از مجموعه‌های کلان معرفتی نیست، بلکه به این معنا است که نوع رویارویی با این مجموعه‌ها به‌گونه‌ای فزاینده، «شخصی» می‌شود. نمونه‌ای از این شخصی شدن را می‌توان در نوع رویارویی با دین مشاهده کرد.

تسلیمی‌تهرانی در بررسی و تحلیل یافته‌های موج سوم «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» که در سال ۱۳۹۴ انجام شد، می‌گوید، این یافته‌ها «نشانگر

گسترش فرایندهای فردی شدن دین، تضعیف بعد جمعی دین‌داری، احترام به ارزش‌های دینی جامعه، و افزایش تحمل و مدارای دینی در جامعه ایران امروز است» (تسلیمی تهرانی، ۱۳۹۷: ۲۵۸).

بسیاری از تحلیل‌گران، فرایند فردی شدن در ایران معاصر را با تک‌افتادگی و اتمیسم اجتماعی برابر دانسته و مورد انتقاد قرار داده‌اند. در این مورد، توجه به این نکته ضروری است که هرچند بازاری شدن مناسبات اجتماعی به‌خودی‌خود می‌تواند به تک‌افتادگی و اتمیسم بینجامد، یا به آن دامن بزند، اما فردی شدن به‌معنای تک‌افتادگی، انزواگرایی، یا اتمیسم اجتماعی نیست. در واقع، باید میان فردگرایی افراطی یا گونه‌هایی از فردگرایی لذت‌جو با سازوکارهای فردشدگی، تفاوت بگذاریم. «فردشدگی» با «فردگرایی» متفاوت است و بیانگر وضعیتی است که در آن، سوژه شخصی بر نیازها، حقوق، و خواسته‌های خود و «دیگری» (که آن‌ها را نیز همچون خود در مقام سوژگی می‌بیند) متمرکز می‌شود. در این شرایط، فردشدگی به‌معنای جداافتادگی از «دیگری» یا خودبینی و خودپسندی نیست، بلکه به‌معنای توجه به فرد انسانی است؛ فردی که آزادی او برای تحقق خویش‌تن به‌مثابه بالاترین غایت نهادها و نظام‌های اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در نظر گرفته می‌شود.

نشانه‌های تحول پارادایمی، به‌ویژه در مطالبه‌های نسل‌های جدید و زنان دیده می‌شود. زنان در دهه‌های اخیر بیش از گذشته بر مطالبه حقوق فرهنگی متمرکز شده‌اند. برجسته‌ترین نمونه این امر را می‌توان در کارزار یا کمپین یک‌میلیون امضا دید. از جمله اهداف این کارزار در بیانیه‌ای که بنیان‌گذاران آن اعلام کردند، عبارت بود از: «ارتباط مستقیم مدافعان حقوق برابر با هموطنان که خود، باعث آگاهی یافتن از نیازها و لمس مشکلات آن‌ها در زندگی روزمره، به‌ویژه در زمینه مسائل حقوقی خواهد شد و متقابلاً باعث افزایش آگاهی و حساسیت نسبت به نابرابری‌های حقوقی در میان زنان و مردان می‌گردد»^(۶). مطالعه خواسته‌های کانونی این کارزار به‌خوبی نشان می‌دهد که هدف اصلی آن، تمهید حقوق فرهنگی و زمینه‌سازی برای کنشگری سوژه شخصی از طریق توسل‌جویی به راهکارهای دموکراتیک است. همچنین، در متن بیانیه به مبحث زندگی روزمره از چشم‌اندازی حقوقی، توجه ویژه‌ای شده است که خود، نمایانگر پررنگ بودن منطق «سیاست زندگی» در بیانیه

یادشده است. کارزارهای دیگری مانند «بی سنگسار» نیز که با محوریت شادی صدر، محبوبه عباسقلی زاده، و سهیلا وحدتی به وجود آمد و مورد توجه برخی سازمان‌های بین‌المللی مانند عفو بین‌الملل قرار گرفت، نمونه دیگری از تمرکز خواسته‌های زنان بر حقوق فرهنگی است.

اگر به پیروی از گیدنز، سیاست زندگی را به معنای «سیاست مربوط به تصمیم‌گیری‌های زندگی» در نظر بگیریم، آن‌گاه باید گفت، جهت‌گیری کلان جنبش زنان در ایران امروز، بیش از هر زمان دیگری، منطبق بر این سیاست و به دور از سیاست‌های است؛ به‌ویژه اینکه سیاست‌های با ایدئولوژی‌های کلان و فراروایت‌های هنجاری‌ای در پیوند است که با تضعیف فرایندهای جامعه‌پذیری کلاسیک رنگ می‌بازند. بیشتر پژوهش‌هایی که در مورد نگرش جوانان در ایران و در سه دهه اخیر انجام شده‌اند و به برخی از آن‌ها در شروع بحث اشاره شد، بر موضوع افول ایدئولوژی‌گرایی و توجه فزاینده به «زندگی روزمره» (که با سیاست زندگی در پیوند است) توجه داشته‌اند. در افکار عمومی ایران امروز، «سیاست زندگی»، به سرعت جایگزین «سیاست‌های» می‌شود و سرعت این جایگزینی تاحدی است که برخی به اشتباه افتاده و از آن به زوال سیاست و نیهیلیسم پیش‌رونده یاد می‌کنند. آنچه ما از آن به شکاف نسلی یاد می‌کنیم و گاهی با دیده سرزنش به آن می‌نگریم، در برخی موارد، ناشی از ناتوانی درک منطق رفتاری نسل‌های جدید است؛ چیزی که همواره برای نسل‌های قدیمی دشوار بوده است. اکنون نسل جدید، به‌ویژه متولدان دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، نظم جدیدی از دانش و کنش را پیگیری می‌کنند که با تجربه فردی و شیوه زندگی آن‌ها سازگارتر است و این کنشگران نوپا، در کوتاه‌مدت، به کنشگران اجتماعی کانونی تبدیل خواهند شد. این حقیقت در شرایطی به واقعیت می‌پیوندد که بخش مهمی از تحلیل‌گران اجتماعی ایران امروز که متعلق به نسل‌های گذشته هستند، از درک صورت مسئله تا چه رسد به ماهیت مسئله بازمانده‌اند و به تعبیر هریسون، در وضعیت «فلج پارادایمی»^۱ به سر می‌برند؛ به این معنا که از درک ویژگی‌های پارادایم جدید، ناتوان هستند.

1. Paradigm Paralysis

کنشگری متولدان این دهه‌ها با امر سیاسی بازآفرینی شده، پیوند تنگاتنگی دارد. برخی از ویژگی‌های این نسل جدید عبارتند از:

۱. به دلیل شکسته شدن ساختار سلسله‌مراتبی خانواده، رابطه دوستی را بر رابطه پیروی ترجیح می‌دهد و از همین رو، کمتر می‌تواند نسلی قهرمان‌پرور باشد؛
۲. با بازنمایی ایدئولوژیک سیاسی، بیگانه است، رابطه بی‌واسطه‌تری با سیاست برقرار می‌کند، و بینش جدید و ویژه‌ای دارد؛
۳. در جنبش‌های اجتماعی، بدون رهبر و سازمان عمل می‌کند؛
۴. دارای طرح شخصی است و دستیابی به شادمانی را اولویت امر سیاسی می‌داند و از این نظر، به فایده‌گرایی نزدیک است؛
۵. با سیاست رسمی، مرزبندی دقیقی دارد.

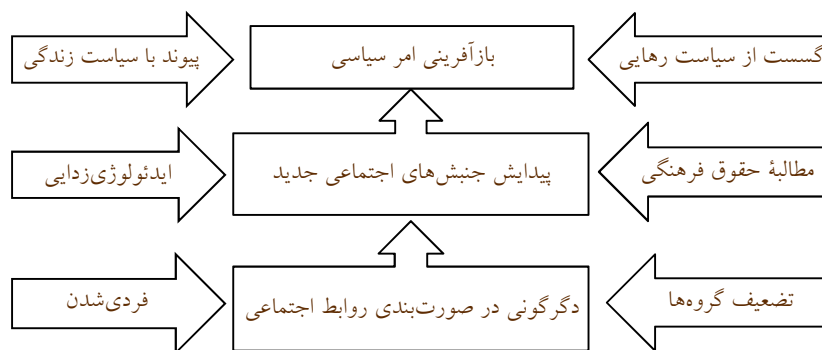
ناهمگونی و چه‌بسا تضاد میان ویژگی نسل‌های یادشده با سیاست‌های رسمی، یکی از عوامل افزایش نارضایتی‌های اجتماعی در ایران امروز است. بررسی نتایج به‌دست‌آمده از پیمایش موج سوم ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان که در سال ۱۳۹۴ انجام شد، نشان می‌دهد که نارضایتی در میان ایرانیان شیوع یافته و به یک مسئله مهم تبدیل شده است (جلالی، ۱۳۹۷: ۳۱۷).

در شرایط یادشده، وظیفه نخست سیاست، «نمایندگی» و سپس، «بازنمایی» خواسته‌های اجتماعی است. جایگاه امر سیاسی، نه اربابی بر جامعه، که خدمتگزاری به جامعه است؛ به همین ترتیب و با منطقی مشابه، تحول پارادایمی در نوع و ماهیت خواسته‌های اجتماعی، در آخرین تحلیل باید به تغییر در روابط و جهت‌گیری‌های سیاسی بینجامد. با این همه، درک به‌هنگام کارگزاران سیاسی از تحول در روابط و خواسته‌های اجتماعی می‌تواند ظرفیت‌های حوزه سیاسی در پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی را افزایش دهد و با اصلاح رویه‌های زمان‌پریش، سامان نوینی از تجربه سیاسی پدید آورد.

در پایان می‌توان ویژگی‌های گذار پارادایمی در ایران امروز را ذیل الگویی از روابط میان متغیرهای مفهومی فهم‌پذیر کرد. به‌طور کلی، منطق تحولات را می‌توان در سه سطح پی‌گرفت؛ نخست، در سطح زندگی عمومی که در آن دو متغیر فردی شدن و تضعیف گروه‌های اجتماعی به دگرگونی در صورت‌بندی روابط

اجتماعی انجامیده است. پیامد این دگرگونی، پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید در سطح دوم، یعنی در سطح جامعه مدنی است. همان‌گونه که اشاره شد، جنبش زنان، از نمونه‌های روشن این تحول است؛ جنبشی که با دو متغیر مطالبه حقوق فرهنگی و ایدئولوژی‌زدایی از مسائل زنان شناخته می‌شود. تحول در دو سطح یادشده، بازآفرینی امر سیاسی را گریزناپذیر می‌کند. گسست از سیاست رهایی و پیوند با سیاست زندگی، درون‌مایه‌های اصلی این بازآفرینی را تشکیل می‌دهند و اگر سیاست را شیوه‌ای از کسب معرفت عینی از امر سیاسی به‌شمار آوریم (تقی‌لو، ۱۳۹۶: ۲۹)، آن‌گاه نوزایی سیاسی یا به‌بیان روشن‌تر، روشی نو در سیاست‌ورزی، آخرین مرحله بازآفرینی امر سیاسی خواهد بود. در ادامه، الگویی از روابط متغیرهای مفهومی ارائه شده است.

شکل شماره (۱). الگوی روابط متغیرهای مفهومی



نتیجه‌گیری

داعیه کانونی مقاله حاضر، وقوع گذاری پارادایمی است که پیامدهای عملی و نظری راهبردی‌ای داشته است؛ گذاری که هرچند در وهله نخست در کشورهای مرکز رخ داده است، تأثیر آن را در کشورهای پیرامون نیز می‌توان دید. تحول پارادایمی با تحول نظری، مرزبندی مهمی دارد، زیرا نه ناظر بر تحول در اجزای نظری که ناظر بر تحول در فضای نظری است و براین‌د آن، تغییر رادیکال در پیش‌فرض‌ها و برداشت‌های زمینه‌ای است؛ امری که سرانجام نه‌تنها به تحول در معانی، بلکه به تحول در دلالت‌های یک مفهوم می‌انجامد. «مفهوم» امر سیاسی، مانند مفهومی‌های

بسیط دیگر می‌تواند در گذر از فرایند «تفهم»، به تکوین «فهم»‌های متفاوتی بینجامد، زیرا تاریخ‌مند است و ذیل پارادایم‌های مختلف، دلالت‌های گونه‌گونی به خود می‌گیرد. به بیان دیگر، گذار پارادایمی، به تحول در مفهوم امر سیاسی و در نتیجه، مصداق امر سیاسی انجامیده و بازآفرینی آن را به همراه دارد.

دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی که با فردی شدن روزافزون مناسبات اجتماعی همراه است، در کنار پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید، دو تحول ناظر بر گذار پارادایمی هستند؛ گذاری که با شکل دادن به نوع جدیدی از سوژه، یعنی «سوژه شخصی»، بسترساز بازآفرینی امر سیاسی شده است. بازآفرینی امر سیاسی، شکل‌های گوناگونی به خود گرفته و در جلوه‌های متفاوتی صورت‌گر شده است. شکل‌های گوناگون بازآفرینی امر سیاسی را می‌توان در «سیاست هویت»، «سیاست زندگی» و «فروسیاست» مشاهده کرد. یکی از جنبه‌های مهم این بازآفرینی، تحول در فرایندهای دموکراسی‌سازی است. تمام متغیرهای مفهومی یادشده در هم‌تنیده هستند و در پیوند با هم، تصویر نوینی را به‌نمایش می‌گذارند. شخصی شدن سیاست با فردشدگی، گذار پارادایمی با بازآفرینی امر سیاسی، دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی با پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید، و پایان ایدئولوژی با آغاز سیاست زندگی، در پیوند تنگاتنگی قرار دارد و تصویری نسبتاً یکپارچه از جهان جدید را به‌نمایش می‌گذارد.

تحول در سطح زندگی فردی که در شخصی‌شدن جهت‌گیری‌ها رخ می‌نمایاند و همچنین، تحول در شیوه‌های کنش جمعی که نمونه آشکار آن را در جنبش‌های اجتماعی جدید می‌توان مشاهده کرد، از بایستگی تحول سوم خبر می‌دهد؛ تحول در منطق امر سیاسی.

در بخش پایانی مقاله، گذار کوتاهی به ایران داشتیم و نشان دادیم که کشور ما نیز از دگرگونی‌های یادشده برکنار نمانده است و گرایش‌های نوپدید نسل‌های جدید، با گذار پارادایمی در سطح جهانی، نوعی هم‌پوشانی دارد. این امر، از بایستگی دگرگونی، هم در سطح سیاست‌ورزی و هم در سطح سیاست‌گذاری، خبر می‌دهد، چه آنکه در آخرین تحلیل، وجود هماهنگی میان امر سیاسی و امر اجتماعی گریزناپذیر است.*

یادداشت‌ها

۱. نامدرن‌سازی عبارت است از قلب امر مدرن به امر نامدرن؛ به این معنا که اگر مدرن شدن را بیانگر تحولاتی مانند گذار از سنت به تجدد، احساس به تعقل، یا جماعت به جامعه تلقی کنیم، نامدرن‌سازی سیری معکوس را می‌پیماید.
۲. یکی از شعارهای معروف جنبش فمینیستی در دهه‌های اخیر.
۳. این همان چیزی است که تورن در کتاب «برابری و تفاوت»، از آن با عنوان «اخلاقیات سوژه‌شدگی» یاد می‌کند:

Alain Touraine, 2000: 144

۴. منظور، رابطه به دور از روابط قدرت و منفعت است.
۵. همچنین ترجمه‌شده به بازتابندگی؛ منظور از بازاندیشگی این است که در دوره مدرنیته متأخر، هویت فرد به پدیده‌ای بازاندیش تبدیل شده و در فرایندی مستمر شکل می‌گیرد و دگرگون می‌شود، زیرا فرد همواره درباره کیستی خود می‌اندیشد و پیوسته نتایج اندیشه خود را مورد بازاندیشی قرار می‌دهد («م»).
۶. اطلاعات مربوط به این کمپین از طریق لینک <http://we-change.org> قابل دسترسی است.

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- افشانی، علیرضا؛ خرم‌پور، یاسین؛ و جواهرچیان، ندا (۱۳۹۳)، «بررسی رابطه فردگرایی و جمع‌گرایی در جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال یزد»، *فصلنامه تخصصی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر*، سال هشتم، شماره ۳.
- اقارب‌پرست، محمدرضا (۱۳۹۰)، «گذار پارادایمی امنیت: از مفهوم مضیق به مفهوم موسع»، *رهاورد سیاسی*، سال هشتم، شماره ۳۳.
- بحرانی، مرتضی (۱۳۹۱)، «امر سیاسی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال هشتم، شماره چهارم.
- بحرانی، مرتضی؛ علوی‌پور، محسن (۱۳۹۱)، «پارادایم‌شناسی تعامل اندیشه سیاسی و فرهنگ، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره پنجم، شماره ۳.
- بک، اولریش (۱۳۹۷)، *جامعه خطر*، ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهمندنژاد، تهران: نشر ثالث.
- پزشکی، محمد (۱۳۹۳)، «پارادایم‌های علم: آیا علم سیاست دارای پارادایم می‌باشد؟»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال هفدهم، شماره ۶۷.
- پناهی، محمدحسین؛ علویون، هادی (۱۳۹۷)، «فاصله نسلی در ایران: فراتحلیل و نقد تحقیقات پیشین»، *فصلنامه مطالعات میان‌فرهنگی*، سال سیزدهم، شماره ۳۶.
- تسلیمی‌تهرانی، رضا (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی جامعه‌شناختی دین؛ موج سوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، در: *مجموعه مقالات جستارهایی در ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، به‌کوشش خیام عزیزی‌مهر. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- تقی‌لو، رضا (۱۳۹۶)، «از سیاست‌شناسی تا سیاست‌ورزی: هستی‌شناسی نسبت سیاست و امر سیاسی»، *پژوهشنامه سیاست‌نظری*، شماره ۲۲.
- تورن، آلن (۱۳۹۶)، *پارادایم جدید*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۸)، *برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: نشر ثالث.
- جلالی، یاسر (۱۳۹۷)، «نهاد ناآرام؛ ابعاد و پیامدهای ناراضی‌تای ایرانیان»، در: *مجموعه مقالات جستارهایی در ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، به‌کوشش خیام عزیزی‌مهر، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- خواجه‌نوری، بیژن؛ پرنیان، لیلا؛ جعفری، مازیار (۱۳۹۲)، «مطالعه رابطه جهانی‌شدن فرهنگی با فردگرایی و جمع‌گرایی جوانان مورد مطالعه: شهر شیراز»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، شماره ۱۳، صص ۴۳-۶۶.
- شریف‌زاده، رحمن؛ بدری، پروین (۱۳۹۳)، «تغییر جهان به‌مثابه تغییر ساختار مقوله‌بندی پارادایم‌ها»، *فلسفه علم*، سال چهارم، شماره اول.
- صادقی، رضا (۱۳۹۴)، «پیشرفت علم در پارادایم کوهن»، *فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه*

معرفت، شماره ۴۴.
صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۸)، «بایسته‌های گذار؛ نگاهی به اندیشه‌های آلن تورن درباره‌ی گذار به دموکراسی»، *ماهنامه ایران فردا*، شماره ۵۴.
عزیزی‌مهر، خیام (۱۳۹۷)، *مجموعه جستارهایی در ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
فکوهی، ناصر (۱۳۸۱)، «بررسی علل و عوامل تقدم مصالح جمعی بر فردی»، *مجموعه مقالات نخستین همایش اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران*.
قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷)، *گذارها به دموکراسی: تاریخچه پنجاه سال پژوهش‌های دموکراسی‌سازی*، تهران: نشر اختران.
کوهن، توماس (۱۳۶۹)، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.
کاستلز، مانوئل (۱۳۹۴)، *شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت*، تهران: نشر مرکز.
گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
لش، اسکات (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
معدنی، سعید (۱۳۹۱)، «جهانی‌شدن فرهنگی و تأثیرات آن بر ارزش‌های زناشویی و روابط خانوادگی»، *پایان‌نامه دکترا*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
معدفر، سعید؛ صبوری خسروشاهی، حبیب (۱۳۸۹)، «بررسی میزان فردگرایی فرزندان در خانواده»، *پژوهشنامه علوم اجتماعی گرمسار*، سال چهارم، شماره ۴.
نوری، مختار (۱۳۹۸)، *سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری*، تهران: نشر قصیده‌سرا.
هوفستده، گرت (۱۳۸۷)، *فرهنگ‌ها و سازمان‌ها، برنامه‌ریزی ذهن*، ترجمه علی‌اکبر فرهنگی و اسماعیل کاوسی، تهران: انتشارات پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

Beck, Ulrich, Giddens, Anthony and Lash, Scott (1994), *Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order*, Cambridge: Polity Press.

Dumont, Louis (1977), *Homo Aequalis*, Paris: Gallimard.

Inglehart, R. (2018), *Cultural Evolution: People's Motivations are Changing, and Reshaping the World*, Cambridge: Cambridge University Press.

Melluci, A. (1989), *Nomads of the Present: Social Movements and Individual Needs in Contemporary Society*, Edited by J. Keane and P. Mier. Temple University Press.

Touraine, Alain (1997), *What is Democracy?*, Translated by David Macey, Westview press.

_____ (2000), *Can We Live Together?: Equality and Difference*, Translated by David Macey, Polity press.

Turnaturi, Gabriella (1994), *Flirt, Seduzione, Amore: Simmel e le Emozione*, Milan: Anabasi.